

---

---

## معرفی یک نسخه خطی به نام گلشن توحید

دکتر محمد حسین خسروان

---

---

در باب سراینده کتاب اطلاعات زیادی وجود ندارد. در برخی از فهرس به  
اختصار مطالبی آمده است.

ابراهیم فرزند صالح مغلوی شیخ زاویه مولوی متخلص به «شاهدی دده» در  
سال ۸۷۵ متولد شده و در سال ۹۵۷ در گذشته است.

آثار شاهدی عبارتند از: *پرتال جامع علوم انسانی*

گلشن توحید

ششصد بیت از مثنوی معنوی مولوی انتخاب کرده. از هر دفتر صد بیت. هر  
بیت را در پنج بیت شرح کرده است. که به معرفی آن پرداخته ایم.

تحفة شاهدی

فرهنگی است فارسی به ترکی به نظم که در وزنهای گوناگون سروده شده است.  
حاجی خلیفه در کشف الظنون چنین نوشته است: «صنف تحفه فی اللغة  
الفارسیة المنظوم. دیوان شعر ترکی. گلشن اسرار. گلشن توحید. گلشن وحدت و

## غیرذالک من الرسائل<sup>۱</sup>.

### شیوه کار شاهدی

با حمد و ثنای خدا و رسول و اهل بیت کار خود را آغاز کرده است. در نهایت ایجاز و مهارت - در هشت بیت - سپس شیوه کار خود را بیان می کند که: سابقاً از مثنوی معنوی مفرداتی اختیار کرده که آن ابیات در میان عارفان و عاشقان مشهور شده بود و در معرفت بر دلها گشوده. مفردات که هر یک چون دُرّ یتیم گرانبها و در معنی هر کدام به منزله شهری عظیم بود ارتباطی میان آنها وجود نداشت. دوستی می گوید: «کاش بودی در میانشان ارتباط»

این تذکر و خارخاری هم که در شاهدی بوده، سبب شده که در میان هر بیت با بیت دیگر پنج بیت بسراید تا ارتباطی به وجود آید. این کار با مهارت تمام انجام شده است. تا آنجا که اگر خواننده ابیات مولوی را در حافظه نداشته باشد، نمی تواند آنها را از هم تمیز دهد.

شاهدی از هر دفتر مثنوی صد بیت انتخاب کرده در برابر ششصدیت مولوی سه هزار بیت سروده است.<sup>۲</sup>

---

۱ - الذریعه ج ۹ بخش دوم شماره ردیف ۲۸۰۲، فهرست نسخه های خطی ج ۱۹۶۸/۳، کشف الظنون حاجی خلیفه ج ۲۷/۵، فرهنگ کتبه های فارسی ج ۱۶۲/۱، ج ۵۴۶/۲.

۲ - حمد لایحسی ثنای بی قیاس بی نهایت منت و بیحد قیاس

بر خدای خالق پروردگار کاین جهان را از عدم کرد آشکار

از کمال صنع رب العالمین گشت پیدا آسمانها و زمین

جسم آدم را سرشت از آب و خاک در دمیدش از نفخت و روح پاک

پر شد از اولاد او روی زمین جمله زوشد اهل کفر و اهل دین

بود چندین انبیای مرسلین نسل او صلوا علیهم اجمعین

سرور دین مصطفای مجتبی هم ز نسل اوست فخر انبیا

هم بر او از ما صلاة و هم سلام باد هم بر آل اصحاب کرام

سابقاً این شاهدی مولوی از کتاب مثنوی معنوی

مفردات مثنوی کرد اختیار در جهان شد عاشقان را یادگار...

بود هر بیتی یکی دُرّ یتیم در معانی هر یکی شهری عظیم...

شاهدی ایات خود را کلید گنجینهٔ مثنوی می‌داند و می‌سراید:  
 این کتاب شاهدهی و مولوی گشت مفتاح کنوز مثنوی  
 و در جای دیگر آن را درس عشق می‌داند:  
 ای برادر درس عشق است این کتاب گر بخوانی از تو بردارد حجاب  
 گرچه کتاب خود را «برگ سبز» می‌داند و می‌گوید لایق قدر اهل عرفان  
 نیست، سپس می‌افزاید که:

من زخود خالصی شدم زوپر شدم چون صدف از فیض او پُر دُر شدم  
 لذا گفتار در واقع از مولوی بزرگ است نه از من. چون من همه او شده‌ام  
 و منی وجود ندارد. هر بیت چون ساغر شرابی است که باید آن را با دهان جان  
 چشید. شراب معنوی را مردان حق می‌توانند بیاشامند نه مدعیان بی‌خبر. عاشقان  
 حق را دعوت می‌کند که:

پس بیا ای عاشق شیدا بنوش زین شراب ناب بخروش و بجوش  
 سپس با زیبایی تمام و استدلال شاعرانه می‌سراید که: هر که از شراب مثنوی  
 معنوی مست و خراب شود، معشوق را بی‌نقاب می‌بیند. انسان تا وقتی مست  
 معشوق نباشد در حجاب است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

### عقل یا عشق

«پای استدلالیان چوبین بود» شاهدهی عقل مادی گرا را عقال می‌دانند. عقل  
 حجاب جان است، عقل پردهٔ سیاه است، ابر تیره است و «زیر ابر عقل ماندند  
 عاقلان» ولی عشق: چون باد صرصر می‌باشد وقتی وزیدن گرفت پرده‌ها را کنار  
 می‌زند، غمام عقل را به دور می‌اندازد. کسی که علم عشق از اولیا فرا بگیرد،  
 خداوند او را به سوی خود فرا می‌خواند، زندهٔ جاوید می‌شود. این کتاب درس  
 عشق است کسی که آن را بخواند چشم‌جانش باز می‌شود. کتاب بحر عرفان است  
 و پُر از دُرّ ثمین. اگر درس عشق و عرفان بیاموزی بدین مقام می‌رسی که: «سیم و  
 زر با خاک یکسان می‌شود» آنگاه علم توحید نصیبت می‌گردد و از فسق و فجور  
 دور می‌شوی. لذا دعوت می‌کند که به طرف اولیا بروند چون:

علم توحید است علم اولیا کی شناسد سرّ او اهل هوا

### عمیق اندیش، ساده سرا

پس از مقدماتی که گذشت، دیباچه‌ای بسیار خواندنی دارد. اگر مولوی مثنوی را با فعل امر «بشنو» شروع کرده می‌گوید ازنی حکایت عشق را بشنوید. شاهدی نیز چنین عمل کرده است. «بشنو» با همان فعل شیوه، نی از نیستان جدا شده، لذا شکایتی و حکایتی دارد.

شاهدی نیز خود را چون بلبل می‌داند که از گلستان جدا شده، از باغ لامکان دور گشته لذا قصه و افغان آن را بر زبان دارد.

بشنو این بلبل چه افغان می‌کند قصه هجر گلستان می‌کند که جدا گشتم زباغ لامکان و افغان و و افغان و و افغان از گلشنی جدا شده که در آن خزانی نبوده، همه رنگ الله بوده است و بوی «احمد» را داشته رنگ گلشن چون رنگ یوسف. گلشن انبیا و اولیا بوده است. گل و گلشن، رنگ و بو و بلبل همه یکی بوده است. بهرطرف که رو می‌کند «وجه الله» است. ای عاقلان به سوی عشق حق بروید تا در معرفت برویتان گشوده شود.<sup>۱</sup>

---

۱ - گلشن غیم که مسکن بود جا بهر گلشن بود معنی خوش سرا  
نی در آن گلشن زمستان نی بهار نی گلشن را گلبن و نی برگ و خار  
صبغة الله بود رنگش بدحسن بویش از احمد کشیدش از یمین  
جمله محسوسات هست از رنگ او جمله معقولات از آن جان بخش بو  
گلشنی بدجانفرا و دلگشا بلبلانش انبیا و اولیا  
گلشن و گل رنگ و بو بلبل یکی ست عاقلان را زین سخن در دل شکی ست  
پیش عاشق اول و آخر یکی ست پیش عاشق ظاهر و باطن یکی ست  
هر که شدست مدام جام عشق شد گرفته دام و رام کام عشق  
سرّ لا موجود الا الله را می‌کند کشفش به فیض خود خدا  
بعد از آن زاسرار حق آگاه شد جمله عالم ثم وجه الله شد

## نُزْهَتِ دَل قَوْتِ جَان

شاهدی مثنوی معنوی را نزهت دل، قوتِ جان، انوار الهی، اسرار کماهی، بحار معنوی، خورشید شرع، صیقل آیینۀ دل، حل کننده مشکلات، میخانه خمرلذّن، وحی حق، بارانِ باغ جان، می داند که:

رازجویان اندرین دگان قند رازهای «كُنْتُ كُنْزاً» یافتند  
 شیوه های «نَحْنُ اقْرَبُ» دیده اند میوه های «لِی مَعَ اللّٰهِ» چیده اند  
 سپس اضافه می کند که: خداوند نوری بر قلب مُلّای روم تاباند که حجابها را کنار زد، در نتیجه آفتاب بی نشان را مشاهده کرد مجذوب حق شد و غرق دریای وصال، چون جویی بود که به دریا واصل شد، به ظاهر فنا گشت و به واقع بقا یافت. شاهدی مولوی را چون دریای بی کران می داند و خود را چون کفی و موجی که در حال اضطراب است، لذا به این نتیجه می رسد که:

موجها خود غیر بحر موج زن نیست جمله اوست دیگر دم مزن  
 شاعر در ارتباط مطالب مهارت عجیبی داشته است. مطلب را این گونه بهم مربوط می کند که: چون مولانا به وصال رسید همه او شد. خداوند خواست اسراری را فاش کند. رسول (ص) که به معراج رفت حق رموزی را بر وی آشکار کرد، رسول آن رازها را به علی (ع) گفت: علی (ع) آنها را به چاه گفت؛ از چاه نی رست، نی همدم و انیس و مونس مولوی گشت، مولوی که همزبانی یافت با صدای او از خود بیخود می گشت در نتیجه به پای کویی و دست افشانی مشغول می شد.<sup>۱</sup>

۱ - جمله عالم هست از آن دریا کفی من چه دانم گفت از این سرّ خفی  
 چون که مولا یافت وصل کبریا او نماند از هستیش شد جمله لا  
 تا که اسرار خدایت گفت فاش خواست تا حق باز گوید سرهاش  
 سرهایی که خدا با مصطفی گفت در معراج او با مرتضی  
 او به چه گفت و از آن چه رست نی گشت نی همراز مولا شاه حی  
 چون که مولا نامی را همراز دید سست گشت و پرده ها را می درید  
 چون رموز حق زنایش گوش کرد بحر بی پایان عشقش جوش کرد  
 رقصها زد بیخود آن سلطان جود همچو طاووس جنان جولان نمود

### مثنوی معنوی در نظر شاهی

نقد وقت است مثنوی با عاشقان احمقان را می‌نماید داستان  
مثنوی شد آفتاب نورپاش لیک نی برا کمه‌ونی بر خفاش  
مثنوی معنوی در نظر شاهی بحر معنی است دارای مروارهای غلطان. بیتهای  
مثنوی هریک چون دانه‌ای است که تا «دام عشق کبریا» ریخته شده که مرغ دل  
چون پی این دانه‌ها برود «درفتد آخر به دام دلربا» کسی که گرفتار چنین دامی  
شود، شاد می‌گردد و از همه دامها نجات می‌یابد. صیاد خداوند است، چون چنین  
است، در این زمینه سخن گفتن نارواست.

### مفردات مولوی را یاد کن

مولی به من اشارت کرد که برای عاشقان و مشتاقان ابیاتی از مثنوی اختیار  
کن تا بخوانند و به سوی حق بروند. ابیاتی اختیار کردم که هریکی از «کُنْتُ  
کنزاً» گوهری است و هر بیت چون خورشیدی است روشنی بخش.  
پس به وفق این اشارت این فقیر «شاهی» خواروزار و بس حقیر  
جمع کرد و یادگاری ساختش عاشقان را در میان انداختش  
یا الهی چشم جانش بر گشا شمس انوار حمالت وانما

### شاهد و مثنوی

چنان که اشارت شد، شاهی از هر دفتر مثنوی صدبیت انتخاب کرده سپس  
با توجه به معنی هر بیت خود پنج بیت سروده است. شاهی شاعر عارفی بوده است  
که ز راه و رسم منزلها باخبر بوده است، اگر چنین نمی‌بود نمی‌توانست این گونه بین  
ابیات رابطه برقرار کند.

هنر بزرگتر شاهی در همین رابطه برقرار کردنهاست. گمان بنده آن است که  
این کار به مراتب مشکلتر از سرودن ابیاتی است که هیچ قیدی برای شاعر نباشد.  
شاهی با داشتن چنین قید دست‌وپاگیری مطالب عاشقانه عارفانه را به رشته نظم  
کشیده که هر خواننده باذوقی ناخود آگاه بدو درود می‌فرستد. برای اثبات این

مدعا اورا قی که آماده چاپ است می‌گشایم- بدون انتخاب به صورت تفأل- و چند بند را نقل می‌کنم.<sup>۱</sup>

هر که را بیمی در این فانی سرا  
در جهان یک عاشق آزاده کو؟  
این برادر ز نبودی اهل تن  
هین بیا بشکن وجود خویشتن  
گر تو خود را بشکنی مغزی شوی  
ای که خود را کرده‌ای بر خود حجاب  
تا برون نایی از این حس برون  
پرده باطن شد این حسهای تو  
هست این حسها برای این جهان  
زین لب و گوش ارنمی یابی فراغ  
چند گاهی بی لب و بی گوش شو  
گر ببندی با ریاضت گوش و لب  
عقل تو روشن شود چون آفتاب  
گر عنایت باز دارد آن رئوف  
گر کند حق از عنایت فتح باب  
عاشق و شوریده و شیدا شوی  
جان تو روشن شود زانوار عشق  
گمان نمی‌کنم جز افراد متخصص یا کسانی که ایات مثنوی را در حافظه داشته باشند، بتوانند مشخص کنند که کدام ایات از مولوی است.

### پایان کار چنین است

یا الهی خود تو دادی جان به ما چون نباشد در ره عشقت فدا؟

۱ - پنج نسخه خطی از کتاب «گلشن توحید» فراهم وبا یکدیگر مقابله شده‌اند. با همکاری دوست بزرگوارم آقای دکتر رضا اشرف زاده. کتاب اینک آماده چاپ می‌باشد.

جان ما یک قطره هست از بحر جود  
قطره ما چون در آن دریا رسد  
قطره آلوده ناپاک ما  
حق روح پاک فخر انبیا  
شکر کن نامه به عنوانی رسید  
«شاهدی» که ناظم این گلشن است  
خود نوشت و ختم کردش آن زمان  
نهد و چهل سال بد تاریخ آن

### شاهدی و قرآن

شاهدی چون مولوی با قرآن انس تمام داشته است. بجا و به موقع از آیات شریفه بهره ها گرفته است. اولین کلمه ای که در قرآن آمده پس از بسم الله الرحمن الرحیم در صدر، در ابتدا و شروع از آن مدد گرفته «حَمْد»، «حمد لایحصى» که چون تاجی بر تارک کتاب قرار گرفته است. بیت مطلع جز کلمه آخر «سپاس» تمام کلماتش عربی است. شاهدی چنان سلطه ای بر لغات و ترکیبات داشته است، که بدون تکلف و عایق فکر و اندیشه چون آب روان است و به مانند مهتاب سیال. مگر کسی تأمل کند تا دریابد که کلمات و ترکیبات کدام عربی است یا فارسی. از آن جمله است:

شیوه های «نَحْنُ أَقْرَبُ» دیده اند  
رازجویان اندر این دکان قند  
هر یکی از «كُنْتُ كَنْزاً» گوهری  
هر یکی چون آفتاب انوری...  
به همین شیوه از آیات بسیاری بهره گرفته و کلمه یا کلماتی از آیات قرآن را در نسج کلام آورده است.

از آن جمله است: آیاتی از سوره های نجم، انعام، انفال، اعراف، فاتحه، طارق، نساء، سجده، مائده، انشراح، هود، یوسف، و...



## چند نمونه از رسم الخط کتاب

- ۱- حرف «ب» بر سر فعل همراه «و» آمده است. بوبر، بویند، بوپر، بوبینی بجای: بوبر، ببند، بپر، ببینی.
- ۲- حرف «گ» همه جا با یک سر کج آمده است. می گوید، یاد کار، گوشوار، گفت، بگویم، گلشن، بیگانه=می گوید، یاد کار، گوشوار، گفت، بگویم، گلشن، بیگانه
- ۳- حرف «ج» همه جا با یک نقطه نوشته شده است. کرجه، جون، همجو، جو = گرجه، جون، همجو، جو.
- ۴- «را» غالباً متصل می باشد. عاشقانرا، آنرا، اینرا
- ۵- در بیشتر موارد «و» عطف محذوف است:  
تا میسر گشت بی تکلیف رنج=تا میسر گشت بی تکلیف و رنج  
این کتاب شاهدهی مولوی=این کتاب شاهدهی و مولوی  
زین شراب ناب بخروش بجوش=زین شراب ناب بخروش و بجوش  
سیم زر با خاک یکسان می شود=سیم و زر با خاک یکسان می شود
- ۶- در مواردی زیاد (ی=ی) «ی» مجهول با تلفظ خاص خود بوده است.  
کی بروید میس دون از کان زر=کی بروید مس دون از کان زر
- ۷- عکس مورد بالا نیز وجود دارد یعنی کسره بجای (ی) آمده است. (ی=ی)  
قصه هجری گلستان می کند=قصه هجر گلستان می کند  
نیست قدری ذره ای بل جسم و جان=نیست قدر ذره ای بل جسم و جان  
گر تو خواهی صیدی راه حق شوی=گر تو خواهی صید راه حق شوی  
من شهی میدان به دستم صولجان=من شه میدان به دستم صولجان  
هم ز خود جو پرتوی انوار ذات=هم زخود جو پرتو انوار ذات
- ۸- (ی=ه) و رشوی یاری رهیدی از منی=ورشوی یار رهیده از منی
- ۹- (ه=ی) عزم او کن شو سواره این براق=عزم او کن شو سوار این براق
- ۱۰- (ه=ی) میوها پرگشته زایشان در جهان=میوه ها پرگشته زایشان در جهان
- ۱۱- کلماتی که باهای غیرملفوظ ختم شده هنگام جمع با «ها» های غیرملفوظ حذف شده است. دانه=دانه ها. نامه ها. افسانه ها. افسانه ها
- ۱۲- «می» در غالب موارد متصل نوشته شده است.
- ۱۳- ه=ای: رفته=رفته ای. گفته=گفته ای. نوشته=نوشته ای.
- ۱۴- «ن» نفی غالباً جدا نوشته شده است. نه ببیند، نه رفته است، نه گفت.
- ۱۵- کلماتی که با «ه» غیرملفوظ ختم شده است، در هنگام جمع (ان) «ه» به «گ» بدل نشده است. بنده گان، رفته گان، خسته گان، تشنه گان.

